

گوشه ای از سیره امام صادق (علیه السلام)

سفیان صوری (صوفی معروف) آمد پیش امام

- سفیان! توکه تحت تعقیب هستی و میدانی که جاسوسان حکومت هم مراقب من هستند، اینجا چکار داری؟ (توجه امام به حال او و حفظ جانش)
- خدمت رسیدم نصیحتی بکنید.

- هر وقت نعمت خدا برایت زیاد شد، سجده کن و شکر. هر وقت هم روزیت کم می شود، استغفار کن و توبه. هر وقت هم برای چیزی غصه دارشدی بگو: لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم. (رفع همه دل نگرانی ها و فرج و گشایش واقعی ان شالله، صلوات بفرستید)

برگرفته از کتاب (در محضر آفتاب) از مجموعه کتب 14 جلدی چهارده خورشید و يك آفتاب

سه توصیه مهم:

قال الصادق عليه السلام: يَا سُفْيَانُ! أَدْبِنِي أَبِي بِثَلَاثٍ ... قَالَ لِي - يَا بَنِيَّ

امام صادق علیه السلام فرمودند: ای سفیان! پدرم مرا به سه چیز ادب کرد... پدرم فرمود: ای پسر!

۱. مَنْ يَصْحَبُ صَاحِبَ السَّوْءِ لَا يَسْلَمْ

۱. هر کس با شخص بدی همنشین بشه؛ سالم نمی مونه بحار الأنوار جلد ۷۵ صفحه ۲۶۱

داستانك:

امام رضا علیه السلام خطاب به شخصی فرمودند: چرا با عبدالرحمن بن يعقوب معاشرت میکنی؟

او گفت: او دایی من است. حضرت فرمود: او درباره خدا سخنان نادرستی میگوید! (معزش معیوبه) پس با او معاشرت کن و ما را واگذار یا با ما همنشین باش و او را ترك کن. (بحث نشست و برخاست و ارتباطه، نه هر یکی دو ماهی یک دیدار عمومی) عرض کرد: او هر چه میخواهد بگوید به من چه زبانی دارد. وقتی از عقیده ی او تبعیت نکنم؟!!

حضرت فرمود: آیا داستان آن شخص که از یاران حضرت موسی علیه السلام بود و پدرش از یاران فرعون را نشنیده ای؟ هنگامی که لشکر فرعون در کنار دریا به موسی و یارانش رسید، آن پسر از موسی جدا شد که پدرش را نصیحت کند، در حالیکه پدر به راه خود به دنبال فرعون غرق شد، آن دو نیز با هم غرق شدند!

این خبر که به موسی علیه السلام رسید. فرمود: او در رحمت خداست، ولی چون عذاب نازل شد از آنکه نزدیک گناهکار است دفاعی نشود. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۳۷۴

تا توانی میگریز از یار بد یار بد، بدتر بود از مار بد مار بد، تنها تو را بر جان زند یار بد بر جان و بر ایمان زند

۲. وَمَنْ لَا يُقَيِّدُ أَلْفَاظَهُ يَنْدَمَ

هر کس زبانش را رها کند ، پشیمان میشود .

چه بسیار اوقاتی که ما بعد از صحبت کردن پشیمان شده ایم؛ آنجا بود که با خود گفتیم : چه خوب بود این حرف را نمی زدیم

داستانك:

شخصی خدمت پیامبر(صلی الله علیه و آله) آمد و عرضه داشت: مرا نصیحت کنید.

حضرت فرمود: اِحْفَظْ لِسَانَكَ - زبانت را نگه دار

دوباره گفت: نصیحتم کنید، حضرت فرمود: زبانت را نگه دار

باز گفت: مرا نصیحت کنید، فرمود: وای بر تو، مگر چیزی جز زبان، انسان را به رو در آتش خواهد افکند. [تحف العقول صفحه: ۹۴]

۳. وَمَنْ يَدْخُلُ مَدَاخِلَ السَّوِّءِ يُتَّهَمُ

۳. و هر کس داخل در جای بدی شود ، متهم خواهد شد

خودت رو در معرض تهمت قرار نده!

به عنوان مثال:

مردی گردنبنند زرد رنگ به گردن می اندازد ؛ شاید بعضی ها گمان کنند طلاست (در حالیکه طلا نیست) شخصی به خانمی در خیابان چشمک میزند ؛ مردم فکر بد می کنند (حال آنکه آن خانم، همسرش بوده) با نامحرم در جای خلوتی قرار می گیرد ، مردم او را متهم میکنند.

داستانك:

پیامبر اکرم در حال اعتکاف بود . خانمی آمد و مدتی با ایشان صحبت کرد و بعد برخاست و رفت.

در این هنگام دو نفر از اصحاب از کنار پیامبر عبور کردند و به آن حضرت سلام نمودند.

فوراً پیامبر خدا فرمود: این زن صغیه، همسر من بود.

آن دو عرض کردند: ای رسول خدا، ما به شما شک نداشتیم.

پیامبر فرمودند: شیطان (مانند خون) در مجاری خون بنی آدم جاری می شود ترسیدم شری را در دل شما بیفکند.

فَقَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ أَيْنِ أَدَمَ مَجْرَى الدَّمِ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يُقَدِّفَ فِي قُلُوبِكُمْ شَيْئًا أَوْ قَالَ: شَرًّا

محجه البيضاء؛ جلد ۵؛ صفحه ۶۷

خاطره:

در دبیرستانی نماز می خواندم؛ خواستم در بین نماز - برای آموزش وضو؛ با يك لیوان آب - وضو بگیرم.

شروع کردم به وضو گرفتن، "صورت و دست راست و دست چپ و سر و پای راست"؛ اما پای چپ را نکشیدم و وضو را تمام کردم.

بعد از نماز دوم، یکی از دانش آموزان آمد و سوال کرد: چرا مسح پای چپ را نکشیدید؟!

گفتم: اینکار لازم نبود؛ پای چپ، مثل پای راست مسح کشیده میشه، اما اگر می کشیدم ممکن بود بعضی با خودشون بگویند

وضوی امام جماعت باطل شده، داره وسط نماز وضو می گیره!

علم امام:

هرچهار تا شاگرد امام بودند، ولی نظرشان خیلی با او فرق داشت. ابوحنیفه از امام درس یاد می گرفت، مالک از ابوحنیفه، شافعی

از مالک و احمد بن حنبل از شافعی (علم امام بالاتر از هر علم هر مثلاً دانشمندی ست، به امام زمان عج مطمئن و دل گرم باشیم)

سهل از خراسان آمده بود: میگفت چرا قیام نمی کنید با اینکه پیروان و یاران زیادی دارید؟ امام دستور داد تنور را روشن کردند داغ که

شد گفت: پاشو برو داخل تنور! رنگش پرید همان موقع هارون مکی وارد شد امام گفت: کفش هایت را در آور و وارد تنور شو! هارون

توی تنور بود و امام با سهل حرف می زد او هم این پا و آن پا می شد یک نگاه به امام می کرد یک نگاه به تنور امام متوجه حالش شد

وبه او فرمود بلند شو! برو بین داخل تنور چه خبر است؟ در تنور را برداشت دید هارون چهار زانو نشسته توی آتش امام اشاره کرد بیرون

آمد گفت: ای سهل! در خراسان چند یار این گونه پیدا می شوند؟ گفت: مثل من زیاد مثل این هیچ کس.

(فرق بین حیوانات تخم گذار و بچه زا)

چند سال پیش، جراید آمریکا اعلام کردند که هر کس فرق عمومی بین حیواناتی که تخم میگذارند با حیواناتی که بچه می آورند

(بطوری که اگر به حیوانی که قبلاً او را ندیده ایم، تا نگاه کنیم از همین فرق، بفهمیم که آن حیوان تخم گذاره یا بچه زا) برای ما بنویسد، فلان و فلان مبلغ جایزه

دارد. در این باره دانشمندان و متفکران ، وقتها صرف کردند ، اندیشه ها نمودند ، آزمایشها و تفحص های عمیقی کردند ولی نتیجه ای نگرفتند.

تا آنکه يك دانشجو از دانشگاه «الازهر» مصر برای آمریکا این مطلب را نوشت : « شیعیان که یکی از فرق مسلمانان هستند ، امامی دارند به نام «جعفر بن محمد الصادق» که معارف خود را از این امام گرفته اند . این فرقه، دانشمند بزرگی دارند بنام «مجلسی» در کتاب خود که بحارالانوار نام دارد که او از جعفر بن محمد نقل کرده :

امام صادق(علیه السلام) در باغی ، دید زنی حیواناتی را ورنه از و بررسی می کند و در این باره در صدد حل معمایی است . حضرت به او فرمود : برای چی در حال تفحص و کنجکاوی هستی؟ آن زن در جواب عرض کرد : پیرامون این موضوع کنجکاوی می کنم که کدام يك از حیوانات تخم می گذارند و کدام بچه می زایند . آیا بین این دو نوع حیوان علامتی هست که بوسیله آن آنها را بشناسم ؟ امام صادق (ع) فرمود: " آن حیواناتی که گوش آنها به سرشان چسبیده یا به عبارت دیگر لاله و گوشت برآمده در اطراف گوش آنها نیست ، تخم گذارند و آنهایی که گوششان بر سرشان نچسبیده، باردار می شوند و بچه می زایند."

این دانشجو همین مطلب را در نامه ای نرشت و به آمریکا فرستاد . دانشمندان آمریکایی پس از دقت ، درك کردند که او جواب کاملاً درستی نوشته است و به او جایزه معهود را دادند.

پندهایی از تاریخ ، محمد محمدی اشتهاردی ، ص ۱۹۳

سیاست و کیاست امام :

منصور از امام گله کرده بود! گفته بود: "چرا پیش ما نمی آیی؟" جواب داده بود :

" نه کاری کرده ام که از تو بترسم، نه اهل آخرت و معنویتتی که لااقل به این امید پیشت بیایم. نعمتی هم برایت نمی بینم که بخواهم تریک بگویم. تو هم که این پُست و مقام را مُصیبت نمی بینی که برای تسلیت بیایم. می شود بگویی برای چه باید بیایم؟!"

کلافه شده بود منصور . مگس دور سرش می چرخید ، روی سر و صورتش ، کنار گوشش وز وز می کرد . با درماندگی از امام پرسید : " اصلاً این مگس را خدا برای چی آفریده؟" امام لبخند زد ، گفت : "تا تکبر ستم گران را بشکند و خوارشان کند."

دقت در اعمال :

حج . میقات . همه احرام پوشیدند و لبیک گفتند . خواست لبیک بگوید... زبانش بند آمد ، بی رمق شد . داشت می افتاد از شتر . خواست لبیک بگوید . زبانش بند آمد ، بی رمق شد . پرسیدند : "چرا نمی گویی؟" گفت : "چطور بگویم لبیک، وقتی می ترسم در جواب بگویند : لا لبیک!"

لبنایی بود، ولی دوست داشت یک خانه هم توی مدینه داشته باشد. پول داد به امام گفت: "زحمتش را شما بکشید". بعداً حضرت بهش گفت: "یک خانه خوب برات خریدم. اینم قباله اش". و یک کاغذ گذاشت جلویش.

مرد خواند: "جعفر ابن محمد برای این مرد خانه ای در بهشت خریده است که یک طرف آن به خانه رسول اکرم متصل است، طرف دیگرش به خانه امیرالمؤمنین و دو طرف دیگرش به خانه ی امام حسن و امام حسین". مرد با خوشحالی کاغذ را بوسید و گذاشت روی چشمانش. امام گفت: "پولت را دادم به فقرای مدینه". خانواده اش را قسم داده بود وقتی مُرد، نوشته را بگذارند توی کفنش. روز بعد از دفنش آمدند سرقبرش؛ دیدند نوشته ای آنجا گذاشته شده: "جعفر بن محمد به وعده اش وفا کرد".

(با یه ذره از دنیا میشه کل بهشت رو خرید... برای سکونت در عالم آخرت هم برنامه ای داشته باشیم)

گفت: "دوستان تو برادران تواند. دوست شان داری؟" گفتم: "آن قدر که هر روز چندتاشان را مهمان می کنم".
گفت: "می دانی فضیلت آن ها از تو بیش تر است؟" گفتم: "ولی من آنها را مهمان می کنم" گفت: "وارد خانه ات که می شوند برای تو و خانواده ات طلب آمرزش می کنند و بیرون که می روند گناهان تو و خانواده ات را می برند".

آخرین امام صادق علیه السلام چه بود؟!

مردم نوعاً علاقه مندند که آخرین سخن و گفتار پایانی شخصیت های بزرگ و انسان های معنوی را بدانند. مثلاً فلان ورزشکار آخرین کلامش چی بود؟! فلان بازیگر؟! فلان دانشمند؟! اگه به شما بگویند که کمتر از پنج دقیقه دیگه تمام می کنید و می میرید، قطعاً در اون لحظات آخر مهم ترین حرفاتون رو می گوید...

به نظر شما آخرین کلام امام صادق چی بود؟

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا حَضَرَ أَبِي الْوَفَاةُ قَالَ لِي يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنِ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاةِ.

امام کاظم علیه السلام می فرماید: پدرم در هنگام مرگ وصیت کرد ما را و فرمود: شفاعت ما به کسی که نماز را سبک

بشمارد نمی رسد منبع: وسائل الشیعه، جلد 4، صفحه 24

داستانک:

داماد حضرت امام خمینی (ره) می گوید: حضرت امام، روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کردند که (اگر کسی نمازش را سبک بشمارد، از شفاعتشان محروم می شود.) من يك بار به ایشان عرض کردم: (سبک شمردن نماز شاید به این معنی باشد که

شخص نمازش را يك وقت نخواند و يك وقت نخواند.) گفتند نه این که خلاف شرع است. منظور امام صادق علیه السلام این بوده است که وقتی ظهر می شود و فرد در اول وقت نماز نمی خواند، در واقع به چیز دیگری رجحان داده است.

منبع: هزارو يك نکته درباره نماز حکایت 727

کرامتی از امام علیه السلام:

خودش و دخترش دوتایی زارزار گریه می کردند. گاوش مرده بود. همه ی دارو ندارشان بود. امام گفت: "می خواهی زنده اش کنم؟ زن زد توی سرش:" حالا که بیچارگیم را می بینی، لا اقل مسخره ام نکن!

پایش را زد به گاو و زیر لب چیزی گفت. گاو زنده شد. زن داد زد: "به خدا این خود عیسی بن مریم است!" سرش را که برگرداند، امام بین جمعیت گم شده بود.

بخش پایانی:

پرسید: "مادوست تان داریم. برای همین بچه هایمان را به نام شما و پدرانتان می گذاریم. آیا سودی برای ما دارد؟" جواب داد: "بله به خدا قسم! هل الدین إلا الحب؟"

گفته بودند: "فالانی پشت سرت بدگویی کرده". دست هایش را برد بالا و گفت: "خدایا! من بخشیدمش، تو هم او را ببخش" (آقا ما که انس گرفتیم پای مکتب شما، برامون دعا کن...)